

● دادا تا مراد مید، گفت: «تو به چیز ی بگو مجید...» گفتیم: «چی شده؟» آقایی خودکار آبی اش را گذاشت کنار خود کارهای دیگرش و با رفت و وسواس آنها را مرتب کرد. بعد گفت: «در شأن من نیست واسه این کار یی نامه بنویسم.» دادا گفت: «کار گردان بزرگیه، به عالمه طرفدار داره، تو یه چیز ی بگو مجید، چرا اساکتی؟» گفتیم: «چی بگم، شاید اونم آقاییک رو نشناسه.» آقاییک گفت: «مگه کار یی قادی کیه؟ همونه که فیلم آبگوشی من میسازه. خود برو پیش مهرجویی، تقوایی، من واسه کسی باید نامه بنویسم...» بعد حرفش را قطع کرد و گفت: «نو که جبهه رفتی، برو پیش حاتم ی کیا.» دادا گفت: «واسه بازی تو فیلم حاتم ی کیا باید ریش داشته باشی. من که کوسلم.» گفتیم: «برو پیش علی حاتم ی.» دادا گفت: «اونجا که به من نقش امیر کبیر و ناصرالدین شاه نمیدن، باید دلقت دربار بشم. واسه شما جه فرقی می کنه نامه به کی بنویسد؟» آقاییک گفت: «امن: از فیلمای خالی بندی این آقا خوششم نمیداد.» دادا گفت: «باید خوشش بیاد.» گفتیم: «نشد میوه آقا یکید.» آقاییک کلافه شده بود و نشست روی پله جلوی خانه خودشان و خودکارش را درآور د. در فتر ته صبر گش، برگی کند و گذاشت روی جلدش. برق شادی در چشم های دادا دید. وقتی نامه تمام شد، برویم خواندم. برعکس نامه ی که برای من نوشته بودم، لحنی امرانه داشت. گفتیم: «آقا قادی این نامه رو بخونه که دادارو با یه گلد بیرون می کنه.» گفت: «همینه که هست نمی پاره اش کن.» دادا نامه را گرفت، آن را تا کرد و گذاشت توی جیبش و گفت: «فکر می کنی اثر داشته باشه؟» چیزی نگفتم. توران خانم، آقاییک را صدا زد و اون چنان دودید توی خانه که ییادش رفت با ما خدا حافظ. کند.


غلامرضا امامی
 emami@hotmail.ir

من ضد هیچ کسی نیستم... من حتی از آن طالبانی که مرا هدف گلوله قرار داد هم متغیر نیستم. حتی اگر در دستم اسلحه‌ای داشته باشم و با جلولی من ایستاده باشد من به او شلیک نخواهم کرد. این شفت را من از محمد(ص) پیامبر رحمت، عیسی مسیح و بودا آموختم. «ملا له یوسف» ملا له در سازمان ملل چنین گفت: چند روز پیش در زارورزش، روزی که به نام او نامیدند: «روز ملاه»، شال را نظیر بوتو را بر دوش داشت و جامه بلند سنتی پاکستانی به تن. کر سالگره ۱۶ سالگی اش را چهلپان گرمی داشتند. یک‌سال پیش بود که در اتوبوس دخترانه‌ای که به مدرسه می‌رفت، جانیان جور و چهل، جانیاتی رقم زدند. به پیشانی اش، به مغزش، گلوله‌ای شلیک کردند. چرا که او مدرسه می‌رفت و طالب علم بود و پزشکان، گلوله‌ها را از مغزش خارج کردند او نجات یافت. طالبان چهل، اندیشه را هدف می‌گیرند که دخترانی با پرسی به مدرسه می‌روند، «هرزه» به سمایش اسید می‌تابانند. نزدیده می‌شدند و «هرزه» نامیده می‌شدند. دخترکان معصوم کتاب‌هایشان را زیر شال‌هایشان پنهان می‌کردند وقتی که خبرگزاری از پرسی پرسید چرا طالبان با تحصیل مخالفند؟ او به کتابش اشاره کرد و به‌سادگی پاسخ داد: طالب نمی‌داند در این کتاب چه چیزی نوشته شده است. یاد تاریکی وجود دارد؟ خیر آن‌ها چه که نور نیست تاریکی نامیده می‌شود. آنکه که نور دانایی، شعله آگاهی لیلیب آزادی، جان و جامع‌های را روشن سازد دیگر نفسانی از آسپاهی و تباهی در کار نیست. فرشته آگاهی و آزادی که بر جان و جهان پر کشاید. اهریمن چهل

چند ماهی است که در خانام جای نمی‌نوم. هر چو که
وسایل را دور اتاق می‌چرخانم فایده ندارد، در هیچ گوشه
کناراش را قرار ندارم. انگار وجود بیشتر در حرکت
معنی می‌دهد گاهی جای دیگری با پای‌هایم، وقتی سسبال
پیش خانام را گذاشتم، به اینجا کردم که هر دو سسبال
یک چنین حالی داشتیم. حتی پیش از آن، بیشتر وقتم
به رفتن و آمدن می‌گذشت تا مانند ۱۸ ساله که شد،
شروع کردم به سفر کردن به دور ایران. بیشتر وقتم را به
سرک کشیدن به جغای مختلف، نوشتن درباره تجربه‌ها و
عکاسی در طول سفرها می‌گذرانم. وقتی حدود سسبال
پیش تهران را به مقصد لندن ترک کردم، در کوله‌پشتی‌ام
یک «هارد اکسترنال» بود که عکس‌ها و نوشته‌های درونش
بیشتر مناطق ایران را در بر می‌گرفت؛ جایی که حسایی در
آن کش آمده بودم.

تا لندن را رها کردم؛ یعنی حدود شش ساعت در
آسمان بودم و پرواز دوباره چیزها را با مقیاس بزرگ

چهار طرف قلعه ابن ابی هشت و هیچ رنی برای شستن لباس‌ها و بهیچ‌هاست معطل نمی‌ماند. بقیضس درباره زنگی خودش هم می‌گوید: من سال‌هاست که بیشتر و قتم را کنار قلعه هستم، اینجا را فقط مسافراهایی بلندند که قسوم و خویش اردکانی یا بزدی دارند، اما خیارها و ققها هم خارجی‌ها می‌بینم که با دوربین‌هایشان دارند از منارجنبان قلعه، پشت‌بام و خرپشته‌ها عکس به هم یک کسی هست که باید و بد من خیلی خوشم می‌آید که بد من با بالاخره یک کاری از دستم بر نگران درهای قدیمی و پنجره‌های غستم که یک گوشه قلعه دارد من باید یاد هم ببرش. خیلی دوست شتم و به مسول‌ها اردکان نامه دند و نگازند که قلعه، همه‌اش خراب شده. باید شاید روزی باشد که «ا» من شسته باشم و خیلی غصه بخورم، اما رفتن در کوچگاه و کنار قلعه است. دادارست می‌کند و میوه‌فروش‌های ششان را که می‌خواهند ببرد آنها، ششان را چون من برای خرید نیاز می‌اندازند به آب و من برای بهیچ‌ها می‌لم می‌گذارم. فکر می‌کنم که قلعه از آنها نتمی‌گردد و وقتی که من بفش را با بکنم او هم‌وا می‌دارد. به دانه‌ها رنگ کوبیر می‌گویند که با باد جابه‌جا می‌شود.



روز به مدارس
طالبان به جور
دجله پا جان
که تک گویی
ر بهیز شود و
ق می انگازند و
چندی پیش
ت را یلیند پر گزار
با آرائشی تمام
سته می شود
تایین شامان
را می نوبندند
بر گردش را از
انی دیدم باور
و جنبانی رخ
ک، گویی تمام
شست، بت در
سنگی،
زمین (ملا)

لمس و تجربه کنم و به یاد بیاورم برای شش این فاصله بود که تصمیم گرفتم کولمار را برادرم و به جاده زنجان؛ روی زمین، این بار تا تهران بروم. پریزن از تهران به لندن، و بعکس، شوک فرهنگی بزرگی برای اوست. پریزن تجربه‌ها و متشابه‌ها را سفرهای فراوان در ایران به پنهانوار، بلورم این است که حرکت روی زمین و به‌تدریج، پریزن به‌شهرهای کشور به کشور، این شوک را ریز و خرد می‌کند، می‌شکند و به غافلگیری‌های کوچک بدل می‌کند. چنین سفری می‌تواند نگاهی که شسر و غرب را برابر هم می‌گذارد (شرق ناشناس) به چالش بکشد؛ مرزهای کشورها و قاره‌ها بسیار به سیاست آلوده‌اند و در تلاش برای ایجاد هویت

می‌دیدم، چشمم لندن برابر بود و رودخانه تایمز، مثل «الیس» وقتی که از تونل بیرون آمد و یکسره خوش را در جهان دیگری پیدا کرد. زندگی جدید من که تا امروز بیشتر به تحصیل و تولید هنر و تحقیق درباره آن گذشته، آن سوی فضایی خیلی خشک حرف می‌زد که فراتر از پرواز کردم فضایی خالی که هرروز به خاطر اتفاق‌های مختلف، گذشتن از آن سخت‌تر و ترسناک‌تر شد.

من هیچ خاطره‌ای از ااصله میان تهران و لندن نداشتیم و هر بار که دل‌تنگ خانه دگر می‌شدم، باید در فضایی که نمی‌دانستیم چه شکلی است و چه در آن می‌گذرد کث می‌آمدم تا در حلقه دوباره تهران را

● مخالفت مدیر کل منابع طبیعی استان گیلان با افزایش پروانه بهر برداری از جنگل شافارود، سبب ضرب و شتم وی از سوی یکی از نمایندگان مجلس استان گیلان شد. نماینده تالش، در حضور تعدادی از مدیران استانی و کشوری، با فحاشی مستقیم به مدیر کل منابع طبیعی گیلان او را مورد ضرب و شتم قرار داد. (ایسنا)

درستش هم این است. اگر کار پیش نرفت باید کار را پیش برد. اگر کسی سدا ره ند شد باید سدا را باز کرد. اگر نشد باید دهان را باز کرد و هر چه به دهان می آید گفت. اما حالا چی؟

- بنظر ما از این به بعد مردم موقع انتخاب نمایندگان به هیکل طرف هم توجه کنند.

- کاندیداهای نمایندگی مجلس هنگام انتخابات پوسترهایی با دست یلبدیگی خود را هم چاپ کنند تا حساب کار بدی مردم و مسوولان مرتبط نباید.

- باشگاههای پندسازی و وزمی، مستقیم زیر نظر نماینده تالش اداره شوند.

- مدیران و مسوولان منابع طبیعی استان ها و دیگر ارگان ها، حتما با قنون دفاع شخصی آشنا شوند.

- هنگام ملاقات با برخی نمایندگان مجلس برای رانداندن خواسته هاشان، پوشیدن زره برای مدیران کل الزامی است.

-نوروز اسما، برنامه مسابقات قوی ترین مردان ایران با حضور افتخاری نماینده تالش برگزار شود.

-برنده اول مسابقات قوی ترین مردان ایران با نماینده تالش میج بینزند.

-حالا که هادی کاشی و علیرضا دبیر و علیرضا خادم از رشته های رزمی و کشتی وارد سیاست شدند، چه عیبی دارد که نماینده تالش هم از مجلس وارد رشته های رزمی بشود؟

- علاوه بر پزشکان، مدیران و مسوولان در هنگام جلسه با این نمایندگان، مجوز حمل اسب‌ری داشته باشند.

- در کتاب‌های درسی، حکایت «به لقمان گفتند ادب از که آموختی» را به‌روز و اصلاح کنند.

- از وزارت ورزش تقاضا داریم در المپیک آینده چندتا از این نمایندگان را به نمایندگی بفرستند، بلکه مدال بیاورند.

● **مهتر:** اصغر فرهادی به همراه جمعی از هنرمندان در تئاتر شهر و تماشاخانه ایرانشهر به نمایش «ایچا چیست؟» و «پرما» نشست. او که به‌تازگی به ایران بازگشته است شامگاه دوشنبه ۲۴ تیرماه به نمایش نمایش «ایچا چیست؟» در کارگردانی شیوا مسعودی در تئاتر شهر نشست و بعد از اجرا گفت: شاهد یک اثر نمایشی خیلی خوبی بودم که در همه زمینه‌های نوپسندی، کارگردانی و بازیگری دارای ارزش‌های فراوانی بود که همه تماشاگران صحنه آن لذت می‌برد. وی ادامه داد: ریتم بدست خوب، طراحی صحنه را زنده و با زندگی و ریتم امین‌فر در کنار کارگردانی سرچیده، باعث شد که زمان نمایش را اصلاً حس نکنم. همچنین در همین شب اصغر فرهادی با حضور جمعی از دانشجویان، هنرمندان و علاقه‌مندان به هنرهای نمایشی، در تماشاخانه ایرانشهر، «پرما» آخرین اثر علی رفیعی در سال‌جاری دیدن کرد.

● ایست: نخستین مجموعه شعر احسن هایابن با عنوان «برف تا کمر در تاریکی ننشسته» از سوی انتشارات مروارید به چاپ می‌رسد. هایابن در توضیح درباره اثر گفت: مجموعه شعر «برف تا کمر در تاریکی ننشسته» برگزیده این سروده‌هایم از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۰ است؛ البته این شعرها مجموعه گزیده شعرهای یک دهه اخیر است. این شعرها در قالب آزاد سروده شده است و در آنها سعی کرده‌ام با نگاهی انتقادی به مسایل مبتلا به جامعه ایرانی مواجه شوم. این مجموعه، شعرهایی با مضامین اجتماعی، هستی‌شناختی و لیریک ارایه شده است.

 **آموزشگاه آزاد سینمایی موج نو**
MOJENO Film School
با مجوز رسمی از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ۱۵۳۶۱۲۰

ثبت نام آغاز شد

بازیگری کارگردانی فیلمنامه نویسی

مدیر مسئول و مدیر آموزش : هوشمند ورعی

www.mojenofilmschool.com

۸۸۸۹۶۷۰
۸۸۲۴۱۸۲۰

اقبول جلال آل احمد، بین کیشا و شهر آر، پلاک ۵۴، طبقه سوم